

«جلو گیری از پیشرفت آنها، از این طریق، چه»
 «اقدامی باید کرد؟ باید اذعان کنم، که در این»
 «باره جوابی ندارم. اگر ایرانیان قادر بودند»
 «صادقانه رفتار کنند و یا حس ملیت داشتند و یا»
 «تر کمنها متحد بودند، محافظت امپراطوری ما»
 «به آسانی حل می شد؛ ولی در حال حاضر، من»
 «فکر می کنم که فقط يك معجزه می تواند»
 «پیشروی روسهارا متوقف سازد؛ زیرا اگر چه»
 «که آنها سریع هم نباشند، ولی بالآخره»
 «با موفقیت روبرو خواهند شد.»

«کشتی آقای «جربzf» و سه کشتی دیگر، که»
 «بسا همان مصالح و بسه همان شکل در»
 «نی جینس کوگراد» Nijinskograd ساخته اند»
 «در آشوراده لنگر انداخته بودند، هر کدام»
 «شش توپ داشتند، که هر يك بر روی پایه ای»
 «بر محوری نصب بود...»

سپس، فرمانده نیروی تزاری، از کاپیتان مکنزی دعوت کرد که
 از بندرگز به جزیره آشوراده برود و این سفر از روز ۱۱ فوریه ۱۸۵۹
 با کشتی «کاما» به سوی آشوراده آغاز شد.

«يك ساعت و نیم طول کشید، تادر آشوراده»
 «لنگر انداختیم... بعد از اینکه لباس افسری»

«خود را به تن کردم. توسط قایق ناخدا به خشکی»
 «رفتیم و به آقای «لیچارف» و معاون ناخدا در»
 «خانه آقای «ملکنف» Melkonoff که رئیس یا»
 «نماینده کمپانی جدید روسی آشوراده بودند،»
 «برخور دیم.»

«روز بعد آقای ملکنف و همه اشخاص برجسته»
 «این مؤسسات جمع شده بودند که جشن»
 «بگیرند. آقایان ۱۳ نفر و همه افسر بودند. در»
 «اتاق طولیلی راه می رفتند و سخن می گفتند و»
 «سیگار می کشیدند. در کنار این اتاق، اتاق»
 «دیگری بود که خانها در آن مشغول ورق بازی»
 «بودند... به نظر می رسید، که این مردم در»
 «آشوراده همه روز، ورق بازی می کنند و»
 «در واقع، هیچ مشغولیات دیگری ندارند»
 «به نمایش اسب سواری هم علاقه ای ندارند؛»
 «پیاده روی، روی يك جزیره ماسه ای نیز زیاد»
 «لذت بخش نیست... روز دوازدهم فوریه،»
 «لیچارف به بازدید من آمد. بعد از اینکه به روی»
 «عرشه کشتی قدم نهاد، از همه ملاحان که روی»
 «عرشه به صف ایستاده بودند، دیدن کرد و از»
 «آنها پرسید؛ که آیا از غذای مقرری و وضع»

«خود راضی اند یا نه؟ به نظر می‌رسید که این يك»
 «نمایش است، چون هیچ کس جرأت نداشت»
 «عدم رضایت خود را ابراز کند. سپس، آقای»
 «لیچارف مرا به صرف صبحانه دعوت کرد و»
 «من دوباره به ساحل برگشتم. خانه او در قسمت»
 «غرب جزیره قرار داشت؛ فقط از دواطاق و»
 «يك ایوان تشکیل می‌شد. او و خانمش جای»
 «زیادی نداشتند؛ در جلوی خانه، تالار بزرگی»
 «برای دیدبانی است و در فصل گرما، از آن»
 «استفاده می‌کنند. چون باد دریا، آنرا خنک»
 «نگه می‌دارد. بین تالار و خانه چهار توپ تقریباً»
 «يك کیلو و نیمی قرار داشت... آنوقت آقای»
 «لیچارف پیشنهاد کرد، که چیزهای دیدنی»
 «جزیره را به من نشان دهد. اول به کلیسا رفتیم،»
 «يك ساختمان قشنگ چوبی است، که سقف»
 «آن سبزرنگ و روی آن يك صلیب قرار دارد»
 «و محصور است. این عبادتگاه کوچک، بسیار»
 «مرتب بود و نقاشیهائی که داشت، خوشبختانه»
 «از سبک قدیمی و زشت مکتب ارتدکس»
 «بیزانس نبود؛ بلکه توسط هنرمندان جدید»
 «نقاشی شده بود و «هلن» و «کنستانتین» را نشان

«می‌داد. کشیش، مرد خدائی بود با ظاهر بسیار»
 «جدی و تقریباً پنجاه ساله با زن و دو دختر. با»
 «در نظر گرفتن اینکه حتماً مرابی دین می‌پنداشت،»
 «بسیار مؤدبانه رفتار کرد. نزدیک کلیسا، قبرستانی»
 «بود و تعداد صلیبها نشان می‌داد که میزان مرگ»
 «و میر در آشوراده نسبتاً زیاد است. در ۱۸۵۶،»
 «۱۶ نفر ملاح مرده بودند. این نسبت، برای»
 «بیست نفری که در موقع سفر من در آنجا»
 «زندگی می‌کردند، زیاد بود. يك سربازخانه»
 «در جزیره هست که ساختمانش مانند سایر»
 «ساختمانها، به منتهی درجه مرتب و تمیز به نظر»
 «می‌آمد. دو کشتی قدیمی نیز در کنار ساحل»
 «قرار داشت که یکی زندان بود. یکی از آنها»
 «چهار توپ تقریباً يك کیلو و نیمی دارد که»
 «برای تمرین توپ اندازی از آن استفاده می‌شود»
 «و هر دو به قدری کهنه و فرسوده شده‌اند که»
 «عقابهای امپریال روی آنها بسته زحمت دیده»
 «می‌شد. تعداد افسران با اطبا و فرمانده روی هم»
 «۱۳ است، بیست تن دیگر به بسا کسو رفته»
 «بودند. اتاق مردها تمیز و راحت بود و جیره»
 «آنها نیز خوب بود. نان سیاه، که زمانی»

«مخالقان بسیار داشت، ولی به نظر من از لحاظ»
 «مزه بسیار خوب بود، می‌خورند و نیز به آنها»
 «مقدار کافی گوشت و سبزیجات و چای می‌دهند.»
 «افراد باید مدت ۲۵ سال خدمت کنند، که البته»
 «بسیار سخت است. به غیر از چند نفر، اکثر»
 «آنهائی که در آشوراده بودند، مدت‌ها، در»
 «دریای سیاه، در «سباستوپل» خدمت کرده»
 «ببودند. به نظرم، همه قوی و بردبار و تمرین»
 «دیده آمدند و از افسران خود، حرف شنوی»
 «داشتند. ولی افسران زیاد کار آزموده نبودند؛»
 «در واقع تمرین کافی ندارند و نه دهم سال را در»
 «آشوراده زندگی می‌کنند و هر چه قبلاً»
 «آموخته‌اند فراموش می‌کنند. ملاحان، مانند»
 «ملاحان فرانسه، در کمپانی‌های کشتی‌رانی»
 «تعلیم می‌بینند و یا مسئول توپخانه یا مسئول»
 «پیاپی نظام‌اند و با تفنگ‌های مدل «انفیلد» مسلح‌اند.»
 «که می‌تواند از فاصله ۳۶۰ متری شلیک کند.»
 «این تفنگ را از این جهت وارد ارتش و بحریه»
 «روسیه کرده‌اند، چون دیده‌اند که در مقابل این»
 «سلاح مهلك، سلاح‌های قدیمی بی‌اثر است.»
 «بیمارستان آنها ۱۴ الی ۱۵ تخت‌خواب»

«دارد و هر چند كوچك است ولی دو نفر جراح»
 «مسئول آن بودند که کارشان بسیار ثمر بخش»
 «است. هنگامی که به آنجا رفتیم، ۵ نفر در»
 «بیمارستان بستری بودند. تب، بیش از سایر»
 «امراض وجود دارد ولی مریض‌های سخت را»
 «به باکومی فرستند. يك انبار هم برای اغذیه و»
 «مشروبات و غیره دارند. گرچه آن را ندیدیم،»
 «ولی می‌توانم با کمسال اطمینان بگویم که»
 «محتوای آن برای زندگی در روی جزیره و»
 «جلوگیری از تهاجم تر کمانان است.»
 «اگر روسها بخوانند از این طریق به ایران حمله»
 «کنند، در مدت کوتاهی می‌توانند همه قوای»
 «را که ایرانیها برای مقابله آنها می‌فرستند در هم»
 «کوبند. بنا بر این دلیلی ندارد که بندر آشوراده»
 «را برای جنگ بسیار سخت، مجهز و آماده»
 «کنند. چند مغازه آهنگری، نجاری، نانوائی،»
 «لباسشویی و ۴۵ ساختمان که نصف آنها، فقط»
 «کلبه‌های مسکونی بودند، وجود دارد. به غیر»
 «از «کاما» که چهار توپ تقریباً يك کیلو و نیمی»
 «دارد، کشتی بخار دیگری بنام «ولگا» هست»
 «که از آهن ساخته‌اند و ۳۰۰ تن وزن و ۳۰ اسب»

«قدرت و ۵ توپ ۴۵۰ گرمی دارد که روی»
 «محور می چرخد. اینها، قوای این بندر را»
 «تشکیل می دهند و منتظر يك کشتی سوم هستند»
 «که باید از استراخان بیاید. علاوه بر کشتی»
 «آهنین که ذکر شد، کشتی دیگری بود که در»
 «فنلاند ساخته اند و به رنگ سفید است و آن را»
 «از طریق کانالهایی که دریای بالتیک را به ولگا»
 «متصل می کنند، آوردند. تقریباً، ۶۰ تن وزن»
 «دارد و برای کشتی رانسی بسیار راحت است؛»
 «دکل بلند و چهار توپ نیم کیلو و يك توپ»
 «چهار کیلو دارد. در این بندر، ۲۴ کشتی ساخت»
 «باکو وجود دارد که بین ده الی پانزده تن»
 «بودند؛ آنجا اکثر پنبه و میوه خشک می خریدند.»
 «همه آنها را بد ساخته اند. ملاحان و روستائیان»
 «از علم دریانوردی خبر ندارند، نمی دانند که در»
 «طوفان چه بساید کرد و سرگردنشان، در این»
 «دریای خطرناک معجزه است. به من گفتند: که»
 «سالیانه تقریباً ۲۰ الی ۳۰ کشتی از گز و»
 «آشوراده بار می برند. آنها اکثر، پنبه، روناس»
 «و میوه خشک می خریدند، شصت عدد آنها ۲۰۰۰»
 «بود ماهی شور و ۴۰ الی ۵۰ بود طلق و ۲۰۰»

«الی ۳۰۰ بود خاویار می برند ولی این خاویار»
 «از نوع پست تری است که از ترکمانان گران»
 «واترک، خریداری می شود.»
 «تجارت روسها - کمپانی جسدید روس،»
 «نماینده ای در آشوراده دارد و انبارش در طرف»
 «چپ جزیره قرار دارد؛ این انبار بسیار کوچک»
 «است. يك طبقه هم کف زمین دارد که به دو»
 «اتاق تقسیم می شود؛ از یکی به عنوان مغازه»
 «و از دیگری برای انبار استفاده می شود. این»
 «خانه ها نیز مانند خانه های دیگر، از نی و کاه و»
 «تخته های چوب ساخته شده اند. فقط نوع»
 «پست آهن و اشیاء شیشه ای و سماورهای»
 «برنزی و پارچه چیت از نوع پست و اشیاء»
 «مختلف دیگر، مانند: عینک و غیره برای فروش»
 «داشتند. يك مغازه ارمنی نیز وجود دارد،»
 «ولی من وقت دیدن آنرا نداشتم؛ شش مغازه»
 «هم متعلق به مسلمانان اهل گز و قره تپه است»
 «که انواع خوراکیهای تازه را از ساحل»
 «مازندران به آنجا می آورند و می فروشند.»
 «سایر ما محتاج این هنگ، از استراخان و باکو»
 «وارد می شود. من نمی توانم از قدرت بحریه»

«و تجارت و قدرت نظامی روسها، در دریای»
 «خزر گزارشی دقیق تهیه کنم . همچنین نقشه»
 «های کمپانی را درك نكردم، چـون تا كنون»
 «مشخص نشده است؛ از آقای «دوریا» اجازه»
 «خواسته بودم که سفر سریعی به استراخان و»
 «باکو کنم؛ ولی او اجازه نداد و من هم از این»
 «جا نمی توانم قدرت بحریه روسها را در بحر»
 «خزر بسنجم، همه کوششهای من برای جمع»
 «آوری آمار، چه از افسران روس و چه از»
 «نمایندگان کمپانی بی نتیجه ماند؛ و گفته ایرانیها»
 «هم قابل اعتماد نیست.»
 «در ۱۸۴۳، قدرت بحریه نظامی روسیه»
 «را چنین گزارش داده بودند:»
 «شش کشتی کوچک بخار»
 «هشت کشتی جنگی»
 «شش قایق»
 «هشت کشتی باربری و دو مسافربری،»
 «که جمعاً ۳۰ کشتی می شود. ولی من در صحت»
 «این گزارش شك دارم چـون حتی يك کشتی»
 «جنگی ندیدم؛ تا زمانی که به استراخان که»
 «مهمترین بندر است نروم، نمی توانم گزارش»

«جامعی تهیه کنم.»
 «گزارشی راجع به کمپانی جدید تهیه»
 «کرده بودم، که در رشت، ضمیمه گزارش در»
 «باره گیلان خواهد شد. ذغال سنگی که اکثراً»
 «به کار می برند، نوع خوبی است، که از روسیه»
 «وارد می کنند ولی بسیار گران است و کشتیها»
 «برای صرفه جوئی چوب زیادی مصرف می کنند»
 «و ذغال را فقط در سفرهای طولانی به استراخان»
 «و انزلی و باکو مورد استفاده قرار می دهند.»
 «از ایران ذغال نمی خرنند، چون هر چند»
 «که ذغال در ایران زیاد است ولی نوع آن»
 «خوب نیست. ضمناً، قوانین بی موردی برای»
 «صدور آن وضع کرده اند. در ایران، به خاطر»
 «اینکه به اندازه کافی حفاری نشده، مقدار زیادی»
 «به دست نمی آید. ایرانیان، اکثراً آنچه در»
 «روی زمین و یا در مسیر رودخانه ها مانند رودخانه»
 «گلو گاه است، جمع می کنند. جزیره آشوراده»
 «چهارده ورست روسی (هر ورست ۱۰۶۷ متر»
 «است) با گز فاصله دارد و... طول آن يك و نیم»
 «ورست و عرض آن يك ورست می باشد.»
 «شرایط طبیعی اینجا، مانند ساحل است. وقتی»

«که باد به شدت می وزد، قسمتی از آن زیر آب»
 «می رود. در واقع، يك پشته تلماسه است.»
 «قسمتی از آن آب گوارا و قسمتی آب راکد»
 «دارد. به من گفتند: که جزیره کوچک آشور»
 «نیز، آب گوارا ندارد (هرچند که شاردن»
 «عقیده اش متفاوت است) گیاه در این جزیره»
 «بسیار نادر است. مقداری نی نیمه خشک و»
 «درخت بید، که توسط افسران روسی کاشته شده»
 «در آنجا موجود است ولی وضعشان خوب»
 «نیست؛ تنها گیاه این زمین ماسه ای است.»
 «خلیج استرآباد، تقریباً ۸۰ کیلومتر از»
 «ساحل ترکمن تا شروع میانکاله از شرق به غرب»
 «طول دارد. عریض ترین قسمت آن در نزدیکی»
 «نوروز آباد، شانزده کیلومتر از گز تا نوك»
 «میانکاله، تقریباً هفت الی نه متر عمق دارد. در»
 «نقطه های دیگر در نزدیک ساحل، اکثر، بیش»
 «از سه تا پنج متر آب نیست و برای نزدیک»
 «شدن کشتی به ساحل عمق آن کم است... بعد»
 «از اینکه يك شب خوب دیگر، در خانه آقای»
 «لیچارف که بسیار مهمان نواز است با افسران»
 «روسی گذراندم، به تخت خواب خود در کشتی»

«کاما مراجعت کردم و صبح روز بعد، یعنی»
 «سیزدهم فوریه ۱۸۵۸ با خساطرات خوب از»
 «آشوراده دور شدم...»
 سپس، کاپیتان مکنزی، کنسول بریتانیا به استرآباد و پیرامون
 آن شهر رفت و برای بازگشت به گیلان، راه دریائی را از روی
 دریسای خزر به وسیله يك کشتی روسی برگزید. از اینرو به آشوراده
 باز آمد.
 «ما بدون توقف به کنار دریا و بندر گز»
 «رسیدیم، در آنجا با آقای «سیدرف» که تنها»
 «نماینده قوای بحریه روس بود آشنا شدم،»
 «رئیس بحریه، در آشوراده در حال جشن گرفتن»
 «عید پاك بود. آن شب روی کشتی کاما خوابیدم»
 «وروز بعد، آقای لیچارف مرا به کشتی ولگا»
 «سوار کرد.»
 «در آشوراده، با همسان پسذیرائی گرم و»
 «مهمان نوازی که در سفر اول از من به عمل»
 «آورده بودند، روبرو شدم. این بار، شاهد»
 «مراسم مذهبی روسها بودم... روز بیست و»
 «چهارم (آوریل) در آشوراده بودم و در کشتی»
 «ولگا خوابیدم. همه کشتیهارا با درفش آراسته»
 «بودند و بیرق سهرنگ روسی با خطوط افقی»

«قرمز و سفید و آبی همه جا به چشم می خورد.»
 «قوای بحریه آشوراده، با آمدن کشتی بخار با»
 «قدرت پنج اسب تقویت شده بود ولی تعداد»
 «کشتیهای تجاری نه فرزند بودند... شب ۲۵»
 «آوریل آقای «گوسو» مرا تا داخل «لنکران»»
 «همراهی کرد، با اودست دادم و با کمال تأسف»
 «از او جدا شدم. روز بعد، از ساحل مازندران»
 «گذشتیم.»
 «روز ۲۷ آوریل، سامان کوه و قسمتی از»
 «ساحل، با شنهای زرد رنگ و قسمتی از جنگل»
 «که تا قزوین و انزلی ادامه داشت، دیده می شد.»
 «ساعت ۴ بعد از ظهر در انزلی پیاده شدیم»

گزارش برای خاورشناس روس

میرزا ابراهیم نامی، از ۱۲ رمضان ۱۲۷۶ تا ۲۰ ذی قعدة ۱۲۷۷ از تهران به استرآباد و از آنجا به گیلان رفته و سفرنامه ای مشروح نوشته است.^{۱۵}

سفر میرزا ابراهیم اندکی پس از سفر مکنزی انجام گرفته، اطلاعات و ارقام و نرخهایی که آن دوداده اند، در هر دو سفرنامه با هم منطبق است و این خود وسیله خوبی برای تحصیل اطمینان از صحت ارقام هر دو سفرنامه است.

میرزا ابراهیم در پایان سفرنامه اش تصریح کرده که کتاب سفرنامه اش را به دستور «ژنرال برنهارد دارن» General Bernhard Dorn در سال ۱۲۷۷ هجری قمری نوشته است.
 از این توضیح، به نیکی می توان دریافت که دیدگاه سیاسی میرزا ابراهیم هواداری از روسیه تزاری بوده، بر خلاف کاپیتان مکنزی، که نماینده و حامی بریتانیای کبیر بوده است. ✕
 پس این که، میرزا ابراهیم درباره آشوراده نوشته است:
 «گماشتگان دولت بهیروسیه به جهت حراست»
 «اموال تجار و ولایت، از طایفه ضاله تر کمانیه،»
 «در آنجا ساکنند.»

نباید تعجب کرد.

نوشته های میرزا ابراهیم، در بساره آشوراده و روسان خیلی کوتاه و مختصر است. از بیمارستان و داروخانه و چهار سر بازخانه و قراولخانه و کلیسا و مغازه های آنجا و نظم و پاکیزگی آنها، خیلی تمجید کرده است. از هوای بد آشوراده و پشه زیاد آنجا شکایت دارد. و حالا چند برگزیده از این سفرنامه، در بساره وضع نیروی نظامی روسان، به عنوان مستند، عیناً نقل می شود:

«... چهارصد نفر سر باز دارند... تر کمنها»
 «سالی سه چهار کشتی، ماهی حرام و یلم»
 «(سریشم ماهی) می فروشند. دو گمی (کشتی)»
 «رنگ سیاه در آشوراده روی خشکی است،»

«یکی را ناردان می گویند، که دستاق خانه»
 «(زندان) و منزل سالدات است و گمی دیگر...»
 «که آن هم منزل سرباز و آشپزخانه و توپخانه»
 «است که چهار عراده توپ، با گلوله و ساچمه،»
 «پهلویش گذاشته بودند، که توپها سه پوندی»
 «است... غیر از اینها، گمی «گاما» می باشد که»
 «قبل از این آتشی بود و چون زیاد کهنه شده بود»
 «و اچیسدند؛ او را هم قورخانه و توپخانه»
 «ساخته اند. سوای این گمی ها، چهار فسر وند»
 «گمی دولتی در آشوراده می باشد؛ دوفر وند»
 «آتشی، یک فر وند اشکون و یک فر وند بارج»
 «که همه توپ و قورخانه در میان خود دارند و»
 «ده دوازده گمی کوچک دارند، که هر یکی در»
 «میانش دو میل توپ یک پوند دارد که تر کمان،»
 «از ترس اینها هرزه گمی زیاد نمی نماید؛ لکن از»
 «گوشه و کنار به وقت فرصت، دستبرد می»
 «زند.»

یادآوری می شود که کشتی گاما، همان است که مکنزی را از بندر گز به آشوراده برده بود.

«و درازای آشوراده، یک ویرس و نیم (ورست)»
 «و پهنائی نیم ویرس می باشد...»

گزارش به آکادمی امپراتوری پترسبورگ

مهندس «ملکونوف» عضو دائره جغرافیائی امپراتوری روسیه (تزاری) به دعوت دفتر جغرافیائی آکادمی براندر، در سپتامبر (۱۸۶۰ م. ۱۲۷۷ ق.) به تفلیس رفت؛ و مأمور سیاحت و تهیه گزارش از شمال ایران گردید. در اکتبر همان سال، با کشتی از بادکوبه به آشوراده آمد و سفر و مأموریت خود را آغاز کرد. ملکونوف، سفرنامه دیگری در ۱۸۵۸ م. درباره سفر شاهرود و استرآباد نوشته که با این سفرنامه، یک جا، در پترسبورگ، به آکادمی امپراتوری تسلیم نمود.

«بارون درن» که پیش از این از او با عنوان، ژنرال برنهارد دارن یاد شد، به مهندس ملکونوف، در تدوین و تهیه سفرنامه اش، کمک علمی کرد و منابع فراوان در اختیارش نهاد.

یادداشت های ملکونوف، درباره کرانه جنوب خاوری دریای خزر، بویژه درباره آشوراده برای رعایت بی طرفی عیناً نقل می شود. همچنانکه، یادداشت های کاپیتان مکنزی، کنسول انگلیس (۱۲۷۵ ق. ۱۸۵۸ م.) در این باره عیناً نقل گشت.

اگرچه هر دو ترجمه تا انداره ای نارسا و ناشیوا است؛ ولی چون اولاً، نسخه اصلی این منابع، با تفحصی که شد، بدست نیامد. ثانیاً، اگر هم پیدا می شد، چون روسی نمی دانم، بی نتیجه بود. ثالثاً، بهترین راه برای وقوف به اختلاف دو منبع روسی و انگلیسی، نقل عین متن هر دو ترجمه بود؛ تا ضمن حفظ امانت، خواننده عزیز، خود اختلاف دو گزارش را دریابد.

بر این مقدمه می‌افزاید، که یادداشت‌های میرزا ابراهیم (۱۲۷۶ ق) و اعتمادالسلطنه (۱۲۹۲ ق) تا اندازه‌ای، به پژوهش مورد نظر کمک می‌کنند. اکنون قسمت‌هایی از این گزارش:

«برای آگاهی از تجارت استرآباد، همین»
 «قدر بس که تماشای راه کنار «جز» و «پروال»»
 «(منظور از پروال ساحل جز است) نمایند.»
 «کجا که گمرک ایران است. چه هرمتاعی، از»
 «ایرانی و روسی را از آنجا گذرانند؛ و خانه»
 «نزدیک این گمرک کمپانی روسی ساخته»
 «بودند. در ۱۸۵۹ آتش به آن درافتاد... در»
 «روی آن خانه، بیدق تجارت روسیه بود، که»
 «از برای اعلان، به آشوراده بکار می‌آمد.»
 «تراکمه را این معنی پسند نیامدی، چه»
 «ترسیدندی، که مبادا، هنگام تاخت و تازایشان»
 «اخبارشود و از روسیه امدادرسد. این کمپانی»
 «پس از ده سال، در وقت احداث کمپانی»
 ««کوکاریف» و «توانه» تغییر یافت و مقصود»
 «کمپانی نو این بود، که خانه‌های تجارتنی»
 «خودرا نزدیکی استرآباد به‌جانب تراکمه از»
 «از سنگ بسازند. حاکم استرآباد ممانعت»
 «می‌کرد[ند]؛ هم در این اثنا، تغییر حاکم شد»

«و گمرک را به کسی دیگر دادند و مالیات هزار»
 «و پانصد تومان آنرا. به سه هزار تومان قبـول»
 «نمود. در آن زمان، آتش افتاده، خانه و آنچه»
 «در آن خانه بود بسوخت. قریب پنج هزار تومان»
 «پنبه و پنج هزار تومان میوه‌های خشک بسوخت.»
 «و آنچه از سوختن بازماند، همان صندوقهای»
 «در بسته بود و کالسکه‌ای که امپراطور فرانسه،»
 «به پادشاه ایران، هدیه فرستاده بود. پس از آن،»
 «روسیه، به عوض آن خانه، چند کپر از نی»
 «ساختند. به این امید که شاید ایرانیان، برای»
 «آنان جائی سازند؛ ایرانیان نیز به عوض آن،»
 «به‌خانه‌های نشین آنها، مالیات و خراج بستند.»
 «کمپانیان، ناچار، احمال و ائقال خسود را به»
 «آشوراده نقل دادند. عامل آشوراده برای آنان»
 «انباری ساخت. پس از شش ماه، ایرانیان در»
 «کنار «جز» انبارهای چوبی ساختند و خواستند»
 «به دو بست و پنجاه تومان اجاره دهند؛ کسی»
 «بدانجا نرفت؛ و تاکنون بدانحال باقی است.»
 «تجارت استرآباد، منحصر است به، چسوب»
 «گردو و روغن کنجد که به حاجی ترخان برند»
 «و روغن کنجد، هر بودی، به سه منات فروخته»

«شود. متاع روسیه در آنجا: آهن، ظروف»
 «مسین، چینی روسی، قلیان، دیگک چدنی و»
 «غیره. در هر سالی، ده هزار تومان فروخته شود؛»
 «ولی در ایران چندان مرغوب نی؛ چه انگلیسیان»
 «موافق سلیقه و طبایع ایرانیان ساخته و ارزان تر»
 «دهند.»

«امضای تذکره‌های روسیه در مشهد»
 «سر و بار فروش است؛ و چندان دشوار نیست.»
 «تجارت تجار بادکوبه و روسیه، به دستگیری»
 «ایرانیان است؛ چه از راه شاهرود، برای کمی»
 «آذوقه نمی‌توانند رفت و ناچارند با ایرانیان»
 «بسازند و داد و ستد با تجار ایران نمایند.»
 «بزرگترین تجارت‌ها، با کمپانی‌های روسی»
 «است.»

«آنچه به کنار گز، برای تجارت آورده»
 «شود: پنبه، روناس، سبزی، مویز، طایفی،»
 «قیسی، آلو بخارا، مغز بادام، خرما، پسته»
 «دامغان.»

«آنچه از تراکمه و دیگران خریده شود؛»
 «گندم، پوست روباه، دله و پوست شغال و»
 «شمگک.»

«آنچه از تراکمه در خلیج استرآباد خریده»
 «شود: اشبل، اوزون برون، سریشم هاهی،»
 «ماهی سفید.»

«از جزیره «چرکن» نمک، نفت، نفت کل.»
 «ارتمامی تراکمه: قالی، پلاس، خورجین»
 «و غیره نیز خریده می‌شود.»

«امتهه شاهرودی، با آهن معاوضه می‌شود»
 «و پست‌ترین اشیاء است. تراکمه را، به سلف»
 «باید چیزی داد. وقت معامله، سپتامبر، مارت»
 «ماه، اپرل ماه است. مسکاریان و چارپاداران»
 «آنجا، بسیار دیندار و پاک دامنند؛ بار را به وزن»
 «گیرند و به وزن واپس دهند؛ بدون نوشته بار»
 «نبرند و نیاورند. در دکامبر ماه و نومبر ماه راه»
 «های آنجا برای زیادتی برف بسته شود.»^{۱۶}

«... در آن وقت فرح آباد بندر بسوده»
 «(منظور زمان شاه عباس کبیر است) کشتی از»
 «رود «تیجن» به آنجا می‌آمد؛ اکنون مشهور»
 «به صید ماهی است. اجاره شیل ۵۰۰ تومان»
 «گاهی تراکمه با طراده‌های (کشتی تندرو)»
 «بار کشتی، خود را به فرح آباد رسانند؛ و هنگام»
 «فرصت، اسرا برند. اگر چه چندی پیش برجی»

« ساخته و سی نفر قراول نهادند، ولی سودی »
 « نبخشیده، کس آنجا یسافت نمی‌شود. صد »
 « خانوار است اهالی دهاقین، ابریشم آنجا ۴۰ »
 « من، بجز مالیات صیادی، ماهی ۱۰۰ تومان »
 « دیگر مالیات دارند. تا قرا تپه عفرسخ است. از »
 « قلعه‌های فرح آباد، به جز تل، اثری نیست. »
 « عمارات شاهی و دیگر عمارات فرح آباد را در »
 « ۱۶۶۱ استنک رزینہ » (منظور استانکورا زین)
 « است) ویران کرد. گویند، باشش فروند کشتی، »
 « به عزم بازار گانی ظروف چینی، به فرح آباد »
 « آمد و برای جلب قلوب، به ارزانی چیزها »
 « فروخت؛ تا آنکه جمعی براو گرد آمدند. شبی »
 « ۴۰۰ نفر، که در کشتی پنهان داشت به کناره »
 « آورده به فرح آباد هجوم برد. اکثری آنها را »
 « به قتل رسانید. عمارات بسوخت و اسرا را »
 « برداشته به میان قلعه برد. مورخین روس گویند: »
 « چون استنک رزینہ (استانکو رازین) فرح آباد »
 « را بسوخت، به جزیره رفته، شهری چوبین بنا »
 « نهاد؛ و گرد آن خندق ساخت. پس از آن، »
 « اسرای مسلمان را، يك نفر به چهار نفر عیسوی »
 « تبدیل می نمود. و چنان دانسته می شود که این »
 « جزیره، همان آشوراده است. این جزیره از »

« قدیم سکنا (کذا) نداشته، ولی، ایرانیان گویند »
 « گمرک خانه بوده و ده يك می گرفته اند. از آن »
 « جهت آشوراده گویند. »^{۱۷}
 « جزیره آشوراده - ... بهترین بغاز های »
 « دریای خزر، بغاز [تنگه] استرآباد است. در »
 « آشوراده، به جهت ریگزاری، درخت نروید. »
 « همانا، حاجی میرزا آغاسی، از «کراف مدم» »
 « خواهش کرد که رفع شر ترا کمه را تغییر جایگاه »
 « داده [؟] به آنجا آمدند. اولاً بنا دو کشتی و »
 « اولین دریابییگی آنها دو گامل بود. «کلمس» »
 « انگلیس حالت اولی این جزیره را دیده، گوید: »
 « با رئیس گز، بدیدن دریابییگی رفتم. شب را »
 « در کشتی که «چاپاری» نامیدندی، «کاما» کاپیتان »
 « مرا پذیرفت. اسلحه کشتی، ۱۶ توپ وسط »
 « بود؛ که برای جستن زغال سنگی آمده بود. »
 « در «شاه کوه» بسیار یافت و به کاری نیامد. روز »
 « دیگر، دریابییگی، مرا به کشتی «ارز» که ۱۴ »
 « توپ داشت، طلبید. بسیار امر آن منظم و »
 « مرتب دیدم. از هر باب، کشتی های روسیه، ۷ »
 « فروند. و بزرگترین آنها، صد قوه، برای حمل »
 « و نقل آذوقه است. پس به آشوراده رفته، هوای »

«آنجا بسیار ناسازگار، تب لرزش در چند
 «ساعتی مهلك، اهالی آنجا پاره‌ای ناخوش، و»
 «پاره‌ای نقیه [از ناخوشی برخاسته] و پاره‌ای در»
 «حالت احتضار؛ و چند نفر مرده بودند. و از»
 «ترکمانان، با این حال بیمناک، توپ هائی که»
 «آنجاست از ۹ تا ۹ پوندی است. سه سال بود»
 «که ایرانیان، ازدست ترکمان، به‌ستوه»
 «بودند و کرجی یا کشتی، که تعاقب آنان نمایند»
 «نداشتند. یاری روسیه هم نمی‌نمودند. بلکه»
 «حالت همیشگی آنها این گونه بوده ولی، از»
 «وقتی که روسیه بدانجا آمده [اند]، خطر کمتر»
 «گردیده. کشتی تراکمه را کوش کنند و اسلحه»
 «آن را گرفته، تذکره (گذرنامه) دهند، روانه»
 «سازند. در بازگشت نیز پژوهش کنند، اگر»
 «اسیری یابند، رهائی دهند. با آنکه ایرانیان،»
 «سود آمدن روسیه را به چشم خویش می‌بینند و»
 «می‌دانند تا به چه پایه، از پیشتر آسوده‌ترند، باز»
 «بخالتی [زفتی - بخل] و عداوتی غریب»
 «دارند.»

«دریابگی خواست، بندری کوچک برای»
 «حمل و نقل بار بسازد. ایرانیان، قلعه پنداشتند»

«و نگذاشتند. سیاح مزبور گوید: حیرت دارم»
 «از روسیه، که در چنین جای نامهربان،»
 «خرج‌های بیهوده می‌نمایند. اگر برای تجار»
 «است، آنان را چندان اعتنائی نیست. زندگانی»
 «صاحب‌منصبان آنها، در اینجا، بدترین زندگانی»
 «است که تصور توان کرد. گوید: چون با»
 «کشتی آتشی خواستیم، اطراف آشوراده را»
 «تماشا کنیم، ایرانیان همه، لاجول کنان در»
 «تعجب بودند. من گویم: بیست سال پیش از»
 «این حالت این جایگاه، همین بود. ولی،»
 «اکنون تغییر کلی پذیرفته و بجز کشتی‌های»
 «آنجا دیگر کشتی‌ها نیز از «حاجی ترخان»
 «آذوقه و دیگر چیزها آرند. هوای بد آنجا، که»
 «اکنون سکنه زیاد شده، نیکو شده، برای پاره»
 «امراض، سودمند است. در تابستان، هوا»
 «به پایه‌ای گرم است که در روی ریگها حرکت»
 «نتوان. ولی در وقت عصر، بادی خنک از»
 «کوه‌های البرز می‌وزد. و زمستان آنجا نبود.»
 «از ده سال [پیش] تاکنون، صاحب‌منصبانی»
 «که خواسته‌اند باعیال خود آنجا باشند، خانه‌ها»
 «ساختند. پاره‌ای از نی و پاره‌ای گنج اندود.»

«اکنون حمای و کاروانسرائی (؟) و کلیسائی و»
 «مریضخانه و سه دکان ایرانیان و چندخانه دیگر»
 «دارد. ایرانیان، بیشتر در تهران، به اضطراب و»
 «واهمه بودند، که مبادا روسیه، آنجا، قلعه و»
 «حصاری بسازد. ولی، چون خانه‌های آنان را»
 «دیدند. آسوده شدند، «جعفرقلی خان» حاکم»
 «وقتی آمد، آنجا را بازدید نمود، ولی از ترس»
 «بدنامی، حقیقت امر را نتوانست نوشت.»
 «ایرانیان، چون آسوده شدند آغاز شیطنت و»
 «فساد کردند که مسا به روسیه نیازمند نیستیم.»
 «ترکمانان را از گرفتن تذکره ممانعت کردند»
 «که تذکره با حاکم استرآباد است. ترکمانان»
 «نیز بازار را آشفته دیده، تذکره ایرانی»
 «می گرفتند؛ در جنگلها و نیزارها، که روسیه»
 «با اسلحه نمی توانستند رفتن، پنهان گردیده،»
 «در وقت اسیر گرفته می بردند. ترکمانان، در»
 «دریا چابک و چیره دست، با کرجی های»
 «شکسته، در رهوا، سیر دریا نمایند، بی اندیشه»
 «۳۰۰ فرزند طراوه دارند. چهل فروند، بدان»
 «پایه بزرگ، که ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ پود بار برند.»
 «با این قلیل اوضاع، که روسیه در»

«آشوراده دارند، بالمره [به یک باره] مانع»
 «شرارت ترکمانان نتوان شد. مثلا، اگر»
 «حادثه‌ای ازدور روی دهد، تا اسباب پراکنده»
 «کشتی بخاری را فراهم آرند، کار از موضوع»
 «گذرد. اگر در همان حال، بادی برخیزد، کشتی»
 «بخاری نیز حرکت نکند. پس باید اهتمامی»
 «تمام، به سرو سامان آن جایگاه دهند؛ و اوضاع»
 «خود را درست فراهم آورند. ترکمانانی که»
 «آرامند، در آشوراده روابط تجارت دارند. و.»
 «به باد کوبه، برای [خرید] شمع بروند. در»
 «عرض شش سال، ۶۰/۰۰۰ پود نفت گل [؟]»
 «به آشوراده آوردند. و ۱۰۰۰ پود به باد کوبه»
 «بردند... کسانی که به جهت تجارت ماهی»
 «آیند، آرامنه باد کوبه اند؛ ولی از بی کشتی»
 «چندان اعتبار ندارند. و تجاری، چنانچه شاید»
 «نمی کنند. هر ساله، بیش از چهار و پنج کشتی»
 «ماهی، حمل نمی شود. قرارنامه‌ای که با»
 «ترکمان می بندند، گاهی بی انصافی کرده،»
 «به نقض آن کوشند. تراکمه نیز دریافته، معامله»
 «با آنها به سلف کنند. چه هر ساله وجه سال»
 «آینده را، پیش ستانند؛ و هیچ وقت در رد»

«عوض، تخلف ننمایند. بسا باشد، که راه»
 «تجارت بسته شود و این دروقتی است که یکی»
 «از روسیه را به اسیری برند؛ چه تا استرداد»
 «نمایند، اهالی تراسکمه، آشوراده را اذن»
 «تجارت ندهند؛ بلکه همه به عوض گرفته»
 «شده اند.»
 «با اسرای روسیه، بهتر از ایرانیان رفتار»
 «نمایند. به نوعی که گاهی مراسلات آنها را»
 «به دست خود رسانند، گویند: زنان آنان را»
 «بخصوص در هنگام چپاول و الامان [؟] شوهران،»
 «باروسیه بسیار مهربانی است. بالجمله، اکنون»
 «استعداد سپاهی دریائی، در آشوراده بسیار»
 «پریشان است. به قسمی که خود، بی اسلحه»
 «نتوانند حرکت کرد. کشتی های کوچک و کهنه»
 «و از یکدیگر پاشیده، هر وقت حرکت خواهند،»
 «۷ یا ۸ ساعت طول کشد. لازم است که روسیه»
 «چند فروند کشتی کوچک، در آنجا داشته باشند»
 «تا هنگام ضرورت معطل نمانند.»^{۱۸}

قلعه پلنگان

همچنانکه در پژوهش های گذشته دیدیم، از آن پس، دستبرد و

تجاوز تر کمنها اگر چه کم شد، اما به کلی قطع نگشت. از اینرو،
 به دستور ناصرالدین شاه، برای جلوگیری از آنان، قلعه پلنگان در نیم
 جزیره میانکاله ساخته شد. اعتماد السلطنه در این باره نوشته است:

«چهارشنبه، سوم شوال ۱۲۹۲ هجری قمری»
 «(۱۲۵۳ خ...) بنای این قلعه را هفت سال پیش»
 «به حکم شاه نموده اند و ظاهراً ده - دوازده»
 «هزار تومان خرج شده. می گویند: برای»
 «ترکمانها ساخته شده، که نیابند دزدی و شرارت»
 «کنند... امروز، شاه... در قلعه پیاده شدند، آنجا»
 «را گردش فرمودند. قلعه هشت برجهای با آجر»
 «کهنه فرح آباد، در عوض گنج و آهک با گل»
 «اینجا، که همه شن است ساخته شده، گمانم»
 «اینست که زود خراب شود؛ نه قلعه جنگی است»
 «نه عیشی، بنای بی معنی و بی خودی است...»^{۱۹}

سال ۱۳۵۴ خ من (نگارنده) برای دیدن آثار قلعه پلنگان
 به نیم جزیره میانکاله، میان صیدگاههای امیرآباد و تازه آباد رفتم. جز
 توده بزرگ و پراکنده ای از تکه آجر و یک ساختمان کوچک نیمه
 ویران، چیز دیگر نیافتیم که گویا آن هم گرما به قلعه بوده است.

یادداشت های اعتماد السلطنه درباره آشوراده

سپس اعتماد السلطنه و دکتر «تلوزان» پزشک فرانسوی

ناصرالدین شاه، با اجازه شاه، برای بازدید آشوراده رفتند. در این باره اعتمادالسلطنه چنین نوشته است:

«شنبه، ششم شوال ۱۲۹۲ هجری قمری»
 «(۱۲۵۳ خ.) بقیه سفر آشوراده است. صبح»
 «زودبرخاسته، دور جزیره را گردش کردیم.»
 «سی سال قبل که این جزیره واگذار به روسها»
 «شده بود، دورش يك فرسخ بود. اما کم کم آب»
 «شسته، بنخصوص پارسال، که نصف جزیره»
 «طرف شمال را آب برده است. به طوری که،»
 «حالا دور جزیره یعنی آنجاها را که آب نگرفته»
 «است و از طغیان آب سالم است. خانه ساخته،»
 «زیادتر از دو هزار ذرع نیست. پارسال، چهل»
 «خانوار را بواسطه گرفتن آب جزیره، کوچانیده»
 «به باد کوبه فرستادند. طغیان آب، [گاهی] طوری»
 «است که گاهی خانه دریا بیگی در معرض تلف»
 «است. بنای معتبر جزیره، کلوپ است ...»
 «(بالنسبه [از] سایر عمارات قشنگ تر است ...»
 «جمعیت این جزیره، از سرباز و ملاح و تاجر و»
 «غیره چهارصد نفر است؛ با کشتیهای جنگی و»
 «تجارتی. از بی جایی، قورخانه و سربازخانه، در»
 «کشتیهای کوچک بی دکل است ... مریضخانه»

«خوبی دارند، که رفتیم دیدم؛ چهل مریض آنجا»
 «بود که همه نوبه می کردند ... حکیم روس»
 «می گفت: ناخوشی نوبه وبائی و عمومی شده ...»
 «از چهار صد سکنه، چهل مریض زیاد است. سه»
 «چهار دکان مشروبات فروشی و یک دکان خرازی»
 «دارد ... بیست و چهار عراده توپ، روسها در»
 «عاشوراده و کشتیها دارند ... دو کارخانه خوب»
 «در آشوراده دیده شد؛ یکی، کارخانه آهنگری»
 «است و یکی نجاری، که اسباب کشتی میسازند ...»
 «خلاصه در این سفر، سی و شش ساعت خوش»
 «گذشت. حقیقت، در سی و شش ساعت در»
 «فرنگستان بودم ...»^{۲۰}

ویرانه‌های تزاری در آشوراده

تزاریان، بناهای بسیاری در نیم جزیره میانکاله و جزیره‌های آشوراده ساختند که از آنها، آثار کمی مانده است. من برای دیدن آن آثار به جستجو پرداختم.

نخست، يك قلعه نظامی در آشور کوچک به نظر رسید. دیگر، قلعه سنگی متوسطی است، در آشوراده بزرگ، که دیوارهای بلندش بر جای مانده؛ گویا این قلعه زندان و جای شکنجه میهن دوستان ایرانی بوده است. در میان این قلعه، آثار زندانهای مجرد (سلولهای انفرادی) نمایان بود. این قلعه از آنرو که همه دیوارهایش از سنگ ساخته

شده، بهتر از آثار دیگر برجای مانده است.

در میان قلعه نیز آثار خانه‌های آجری ویران شده بسیار یافتیم که اکنون تله‌های بسیار تکه‌آجر از آنها برجای مانده است.

در نزدیک همین ویرانه‌ها، دو گورستان با گورهای درهم گشته بسیاری دیده شد؛ که گویا کسان، در پی یافتن چیزهای بهادار، مانند شمشیر و نشان و مدال و جز آن که آن هنگام افسران نیروی دریائی را با آنها به خاک می‌سپردند، سنگ نبشته‌ها را به کنار افکنده و گورها را شکافته‌اند. نوشته سنگها تعدادی به زبان ارمنی و بیشتر به زبان روسی بود. قدیمی‌ترین تاریخی که بر سنگ نبشته‌ها یافتیم، سال (۱۸۵۱ م.) بود. بیشتر گورها به دهه ۸۰-۱۸۷۰ تعلق داشت.

بی گمان، گورهای بسیار دیگر نیز هست که آثار آنها زیر خاک مانده است.

بر سنگ نبشته‌ها، چند گونه علامت صلیب، به اشکال مختلف

یافتیم.

مبحث سوم

آشوراده و هرات دو پایگاه و کمینگاه استعماری

آشوراده و هرات در رقابت استعماری روس و انگلیس

جزیره‌های آشوراده و نیم جزیره میانکاله، در رقابت سیاسی و نظامی و در نتیجه، در رقابت اقتصاد استعماری روس و انگلیس، تکیه گاهی بسیار پر ارزش برای روسیه تزاری بود.

داخل خلیج گرگان، در قسمت خاوری، ژرفای خوبی برای لنگر انداختن کشتی‌ها داشت. کاپیتان «فی لی پو» در (۱۲۶۳ خ.) ژرفای اینجا را، نزدیک شش متر معین کرده است.

نباید از یاد برد که دریای خزر، دریائی است توفانی و پرتلاطم و بسیار نا آرام؛ از اینرو، وجود يك لنگرگاه آرام و مصون از کولاک و توفان، برای پهلو گرفتن و لنگر انداختن کشتی‌ها خیلی مغتنم می‌باشد. خلیج گرگان از این حیث، لنگرگاه و پناهگاه خیلی ممتاز و امنی به‌شمار می‌رفت.^{۲۱}

از اینرو، تزاریس، آشوراده‌ها و خلیج گرگان را در برابر هرات که استعمار بریتانیا، پایگاه نگهبانی مستعمرات خود ساخته بود و از آنجا حمله احتمالی و حرکت تزاریان را مراقبت می‌کرد، سخت تقویت و نگهداری می‌نمود.

به‌دینگر سخن، انگلیس و روس در هرات و آشوراده، برابر هم سنگر گرفته و در کمین هم ایستاده بودند. از این گذشته، هرات در دست بریتانیا و آشوراده در اشغال روسیه تزاری، دو پایگاه و کمینگاه استعماری مهم برای خفه ساختن هر چه بیشتر مردمان ستمدیده خاور زمین بود.

سراسر تاریخ ایران در زمان قاجاریه تا سال (۱۲۹۶ خ.) نخست سرشار از رقابت استعماری نظامی و سپس مشحون از رقابت استعماری نوع نوین یعنی امپریالیسم اقتصادی می‌باشد.

رقابت دو استعمارگر با سرسختی شگفت‌آور، در این نساجیه حتی پس از سازش در سالهای (۱۸۶۹ و ۱۸۷۳ م. - ۱۲۴۸ و ۱۲۵۲ خ.) و سرانجام برخلاف پیمانهای سال (۱۹۰۷ م. - ۱۲۸۶ خ.) همچنان ادامه داشت. با این فرق که رقابت خصمانه آنان در آغاز خشن و آشکار بود، اما از (۱۹۰۷ م.) سخت‌تر ولی پنهانی گشت.

ایرانیان، اگرچه با نهضتی ممتد و پر دامنه بر استبداد سلطنتی پیرو شدند و در حقیقت پیروزی آنان با تیر تپانچه «میرزا رضای کرمانی» در (۱۲۷۴ خ.) اعلام گشت و با هلهله مشروطه خواهان و تصویب

قانون اساسی مشروطه به اوج رسید (۱۲۸۵ خ.)، اما این هنوز آغاز کار بود. زیرا آزادی ایرانیان و استقلال ایران، برای هیچ یک از دو استعمارگر، بر تافتنی نبود. راه آزادیخواهان ایران، از آن پس خیلی دشوارتر گشت؛ زیرا فتودالها و مستبدان درونی با استعمارگران بیگانه همراه بودند و سود مشترک داشتند. استعمارگران، مستبدان ایرانی را با همه توان یاری می‌کردند. نهضت ایرانیان از آن هنگام، باید راه خود را از میان صفوف به هم پیوسته فتودالیسم خون آشام درونی و استعمار غارتگر بیرونی می‌گشود.

نابخشودنی است اگر بگوئیم که انگلیسیان، در نهضت مشروطیت با ما یکدلی و یآوری کردند. آنان از آزادی و استقلال کامل ایران بیزار و بیمناک بودند. هم نوائی ریائی و ظاهری با آزادیخواهان و پذیرفتن بستیان خدام و ناآزموده، در صحن سفارت، برای ترسانیدن رقیب استعماری و جریان دادن نهضت مشروطه‌خواهی در مسیر دلخواه بود؛ و گرنه آزادی واقعی در ایران، چون نسیمی جان پرور بود که با سرعت به مستعمرات آنان و پیش از همه به افغانستان و هندوستان می‌وزید و مایه بیداری خلق‌ها می‌گشت؛ و این همان چیزی است که استعمار را هیچگاه بر تافتنی نیست. اما با این همه، نهضت مشروطیت ایران بی‌گمان در بیداری مردمان آسیا سودمند بود.

افغانیها، که چند بار طعم قیام ملی و قتل عام را به انگلیسیان چشانیده بودند، قهرماً آزادی و استقلال واقعی ایران تکانی دیگر پدید می‌آورد که بر بریتانیا سخت ناخوش بود.

سخن از روسیه تزاری گفتن، از فرط وضوح زائد است؛ چه تزاریسم که از انقلاب (۱۹۰۷-۱۹۰۵ م.) مردمان روسیه به جان آمده بود و فقط با کراوات «استولی پین»^{۲۲} بر نهضت انقلابی موقتاً چیره گشته بود، در کنار مرزهایش تحمل هیچگونه نهضت انقلابی را نه در ایران داشت و نه در افغانستان و نه در هیچ جای دیگر؛ از اینرو راه مشروطه خواهان صمیمی بسیار خونین و دشوار بود.

پس ناگفته پیداست که استعمار تزاری شمال ایران و آشوراده را چون سر حلقه‌ای در آن سامان، هر چه تنگ‌تر به کف داشت و لحظه‌ای غفلت نمی کرد. نه تنها از آنرو که آشوراده مبداء راه هرات و پیشاور بود و کمین گاه بر ضد رقیب، بلکه بیشتر بدان سبب که پایگاهی عظیم برای خفقان مردم به پا خاسته ایران و آسیای میانه بود.

بریتانیای کبیر نیز هرات را در جهت متقابل، درست به همان سبب‌ها سخت در چنگک داشت که دروازه افغانستان و هندوستان بود. هر نهضت اصیل انقلابی در این سو، چون زهری ساری بر اندام استعمار، اثر مرگبار می‌نهاد و به بیسرداری و آزادی خلق‌های اسیر می‌انجامید. قرارداد سری (۱۹۱۵ م.)^{۲۳} در بجهت‌وجه جنگ جهان گیر و سپس قرارداد ۱۹۱۹ بریتانیا با وثوق الدوله همه پادزهر هائسی بود که باید استعمار را از زوال محتمل برهاند.

اما نه کراوات استولی پین و نه قرارداد وثوق الدوله، هیچ

يك عقربه ساعت جنبش مردمان را نتوانست بر جای خود میخکوب کند.

هرات

هرات در کنار هری رود واقع شده و هشتاد هزار تن جمعیت دارد. هنرمندان هرات، در بافتن قالی و پارچه‌های ابریشمی و پشمی مهارت دارند. اما اهمیت عمده هرات، ناشی از موقع نظامی آن در نزدیکی مرزهای ایران و اتحاد جماهیر شوروی است. شهرستان هرات در سرزمینی واقع شده، که از سمت خاور به کوه‌های هندوکش و از جنوب به سفید کوه می‌پیوندد؛ شهرستان هرات ۱۵۰ هزار تن جمعیت دارد.

شهر هرات یا آریا، پیش از ظهور هخامنشیان بنیاد یافت. هرات به دست سپاهیان اسکندر مقدونی گشوده گشت و اسکندریه آری، نام گرفت.^{۲۴}

سال (۲۳ ق. م. ۶۴۴ م) سپاهیان خلیفه دوم، هرات را تصرف کردند. هنگام سلطنت سامانیان هرات رونق یافت.^{۲۵}

در سده های میانه (قرون وسطی)، هرات مهمترین شهر خراسان به شمار می‌رفت و بسیار آباد بود. قسمت عمده این رونق را بمدان سبب داشت، که در مسیر کاروانها و محل تلاقی راههای بسیار بود؛ اما بر اثر هفت بار حمله مغولها و ازبکها و ترکمنها آسیب فراوان دید.^{۲۶}

«تولی» پسر «چنگیز»، سال (۶۱۸ ق.ه) هرات را تصرف کرد و از خون اهل هرات در گذشت؛ بجز ۱۲ هزار تن سپاهیان سلطان محمد خوارزمشاه، که همه را از دم تیغ گذرانید. سال بعد، خود چنگیز به انتقام قتل فرماندار مغولی، در هرات قتل عام کرد.^{۲۷}

در عصر تیموریان، هرات مرکز مهم ادبی و هنری گشت و به اوج شکوه خود رسید.^{۲۸}

جامی و ادیب زوزنی و عبدالواسع جبلی و امیر خسرو دهلوی و ابو احمد سامی هروی، هر یک به نظم و نثر، در وصف هرات قطعاتی سروده و نوشته‌اند. سیف بن محمد بن یعقوب، متخلص به سیفی «تاریخ نامه هرات» را به سال (۶۲۱ ق.ه) نوشته است.

از شاعران معروف هرات، حنظله بساد غیسی و محمود وراق هروی را باید نام برد.^{۲۹}

در مباحث بعد، ضمن نقدی بر کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» چگونگی تحمیل استعمار بریتانیا بر افغانستان و حملات نظامی بریتانیا به ایران، برای تجزیه کامل هرات از ایران و پیوستن آنرا به افغانستان که مستعمره کامل بریتانیای کبیر بود، خواهیم دید.

تحلیل نظامی در باره لشکرکشی از آشوراده به هرات

در ژانویه و فوریه سال (۱۸۵۷ م. دی و بهمن ۱۲۳۵ خ.) مقالانی در باره هرات و استرآباد (منظور آشوراده است) و رقابت استعماری روس و انگلیس، به مناسبت جنگ ایران و انگلیس، در روزنامه «نیویورک دیلی تریبیون» منتشر گشت؛ که در آنها، نخست وضع جغرافیائی و نظامی هرات، میان ایران و هندوستان و افغانستان و توران (منظور آسیای میانه است) آمده و سپس درباره استرآباد،

شرح مبسوطی بیان شده است.

باید دانست که آن هنگام از جزیره‌های آشوراده به نام استرآباد، که مهم‌ترین شهر نزدیک سرراه خراسان و هرات بود، یاد کرده‌اند. اکنون بواسطه اهمیت تاریخی تحلیل این مقاله، ضمن افشای رقابتهای استعماری، از ترجمه آن بطور خلاصه استفاده می‌کنیم:

هرات، مرکز استراتژیک میان خلیج فارس و دریای خزر ورود جیحون و رود سند می‌باشد. از اینرو اهمیت فراوان دارد. اگر جنگی میان روس و انگلیس، برای تسلط بر آسیا در گیرد، و به اشغال نظامی ایران توسط بریتانیا انجامد، بی‌گمان، هرات آماج نخستین درگیریهای بزرگ نظامی خواهد گشت.

میان شهرهای ایران و افغانستان و آسیای میانه، رفت و آمد بسیار می‌شود و محل تلاقی همه راههای رفت و آمد، ضرورتاً هرات است. راههایی که دریای خزر را به رود سند و خلیج فارس رابره رود جیحون می‌پیوندد؛ همه باهم در هرات تلاقی می‌کنند. هرات، در سر راه تهران به کابل و شیراز به بلخ قرار دارد. راه یزد به خراسان و هرات به علت وجود قصبات متعدد، طریقی امن و اطمینان بخش است. تنها راهی که از باختر به خاور می‌رود و از بیابان نمی‌گذرد، راهی است که هرات را قطع می‌کند.

از اینرو، هرات به دست هر ابرقدرت که افتد، پایگاهی مهم برای تسلط بر ایران و توران خواهد بود و از همه امتیازهای مهم آن

می‌تواند بهره‌گیرد و به‌طور شعاعی در همه جهات حمله‌ور گردد. امکانات و تسهیلات هرات، از همه شهرهای همانندش در ایران و توران بیشتر است.

روسان، همهٔ کمرانه‌های خاوری و باختری دریای خزر را در تصرف دارند. فاصله باکو و هشترخان، از استراباد، به ترتیب ۳۵۰ و ۷۵۰ میل است و هر دو مرکز استقرار نیروهای نظامی و ذخیره روسیه هستند. دولت روس با تسلط بر دریای خزر، به آسانی می‌تواند، نیروی نظامی و وسائل جنگی به استراباد بفرستد.

اگر روسان به آسیای مرکزی و جنوبی حمله‌ور شوند، مسیر عملیات آنان را وضع جغرافیائی مشخص کرده‌است. لشکرکشی از راه قفقاز و جنوب باختری دریای خزر، به سبب وجود کوه‌های شمال ایران با موانع سختی روبه‌رو است؛ و ارتش روس باید ۱۱۰۰ میل راه طی کند، تا به مقصد، یعنی هرات برسد. اما، اگر لشکرکشی از طریق «ارنبورگ» (چکالوف) آغاز گردد که در آخرین نقطه جنوب کوه‌های اورال قرار دارد، باید سپاهیان روس از سه بیابان عظیم بگذرند؛ که در یکی از آنها، لشکریان «پروفسکی» در حمله به خنویه تلف شدند. فاصله ارنبورگ به خط مستقیم هندسی از هرات، ۱۵۰۰ میل می‌باشد. به هر حال هم‌ارمنستان و هم‌ارنبورگ، برای حمله به هرات، هیچ مساعد نیستند.

از اینرو تنها مسیری که باقی می‌ماند، از طریق دریای خزر و پایگاه‌های هشترخان و باکو و راه استراباد در جنوب شرقی دریای

خزر به عنوان موضع اصلی دیده‌بانی، به هرات می‌باشد. فاصله آن تا هرات، فقط پانصد میل است و این مسیر، حائز همه مختصات لازم برای يك لشکرکشی عظیم می‌باشد.

هشترخان، در مصب بزرگ‌ترین رودهای اروپا، یعنی «ولگا» قرار دارد. ولگا، با شاخه‌های فراوان و پر آبش، از هر گونه امکان برای اعزام سرباز و حمل آذوقه و مهمات برخوردار است؛ و می‌توان با کشتی بخاری، در چهار روز و با کشتی بادبانی، در هشت روز از هشترخان به استراباد رسید.

دریای خزر، جولانگاه روسان است. استراباد (آشوراده) را هم، شاه ایران در اختیار دولت تزاری قرار داده است؛ راه استراباد به هرات، از بیابان نمی‌گذرد بلکه از کوه‌های خراسان عبور می‌کند. خط استراباد تا پیشاور، سرنوشت آینده ایران و توران را معین می‌کند. هرات، در مسیر این خط، نقطه اصلی و اساسی است.

گزارش سیاسی و نظامی به امپراتور روس، درباره

راه استراباد به هرات

علاءالملک، وزیر مختار ایران در پتربورگ، به ضمیمه نامه خیلی محرمانه‌ای، يك دفتر خیلی قطور از گزارش کلنل «الاطارف» را برای ناصرالدین شاه فرستاده، که از نظر تاریخی جالب است. در

این گزارش، وضع نظامی ایران و راه‌های جنگی بررسی شده؛ بویژه راه‌های دریای خزر و آسیای میانه به‌هرات، يك يك تشریح گشته و باهم مقایسه شده. زالاطارف، سرانجام نتیجه گرفته است که راه آشوراده و استراباد به خراسان و هرات، از راه‌های دیگر، برای لشکرکشی، چه از جهت تأمین آب و خواروبار و علیق و چه از حیث ضرورت‌های جنگی بهتر است. گزارش زالاطارف در «مجمع‌صنادید لشکری و برادر اعلیحضرت امپراطور» بررسی و تصویب گشته بود.^{۳۰}

در باره کلنل زالاطارف، می‌توان احتمال داد که از مقاله مشروح نیویورک دیلی تریبون هم استفاده کرده است. باید دانست که مقاله مذکور در (۱۲۳۵ خ.) منتشر شده، اما گزارش زالاطارف در (۱۲۶۷ خ.) تنظیم گشته است.

بباری، تزارسم تا واپسین دم، از خلیج گرگان و جزیره‌های آشوراده و نیم جزیره میانکاله، دست برنداشت.

مبحث چهارم

تجاوزهای بریتانیای کبیر

استعمار انگلیس و افغانستان

شادروان «میرغلام محمد غبار» از مورخان سرشناس افغانستان بود. بواسطه استفاده از منابع خیلی زیاد همه جناح‌ها و بی طرفی سیاسی در میان مکتب‌های متضاد و وسعت دیدگاه، نظرهایش مورد توجه و استناد در شرق و غرب می‌باشد. اثر تاریخی و مهم وی به نام «افغانستان در مسیر تاریخ» که در (۱۹۶۷ م. - ۱۳۴۶ خ.) نوشته، در اسد (مرداد) ۱۳۵۹، در شهر قسم، توسط «پیام مهاجر» تجدید طبع گشته است.

از دیدگاه من، ضمن احترام کامل به آزادی عقیده و زبان و قلم عموماً و به نظرهای شخص او و ارادتمندان افغانی و ایرانی وی خصوصاً، برای خود نیز آزادی انتقاد و آزادی اندیشه را محفوظ می‌دارم. نخست توضیح می‌دهد که من نیز برای اخذ لیسانس علوم سیاسی،

پایان نامه‌ای (تز) درباره «رقابت روس و انگلیس در افغانستان» نوشته‌ام که در سال ۱۳۲۲ با درجه «خیلی خوب» مورد تصویب قرار گرفت. تحقیق من درباره افغانستان، در این پایان نامه، تا سقوط سقوط بیچه (بیچه سقا) پایان یافت. اما از آن پس نیز از تعقیب و تحقیق در بساره افغانستان دست برنداشتم؛ از اینرو به طور احترام ناپذیر، اثر آن پژوهشگر گرانقدر، بی گمان نمی‌توانست از حیطه بررسی و تحقیقاتم دور ماند.

من در نوشته‌ها و نظرهای شادروان غبار، نسبت به میهن او افغانستان، نوعی «شوونیسیم» افراطی یافتم، که شوونیسیم خود میهن پرستی و تعصب افراطی می‌باشد. شوونیسیم برخلاف میهن دوستی، بسیار مذموم است. او در مردم افغانستان، خصیصه‌ای برتر از خصائص همه ملل جهان می‌بیند. بدان سان که پژوهشگران بسی طرف در باره افغانستان، از نیش خامه آن زنده یاد نیاسوده‌اند. به «جوهر لعل نهر» هم سان سید مهدی فرخ، از آن سبب حمله‌ور گشته، که پیدایش دولت افغانستان را از آغاز کار احمد شاه دورانی تشخیص داده‌اند.

من، در پایان نامه «رقابت روس و انگلیس در افغانستان» (سال ۱۳۲۲ خ.) چنین نوشته‌ام:^{۳۱}

«احمد شاه را باید مؤسس دولت افغانستان»
 «شناخت زیرات آن زمان، دولتی در جهان، مستقل»
 «و مجز از ایران با این نام وجود نداشت و این خود»
 «نخستین بار بود که دولت افغانستان جامه هستی»
 «پوشید...»

حجة الاسلام والمسلمین آقبای هاشمی رفسنجانی، در کتاب «امیر کبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار» (سال ۱۳۴۶ خ.) درباره پیدایش کشور افغانستان چنین نوشته‌اند:^{۳۲}

«کشوری مستقل، به نام افغانستان، در تاریخ سابقه»
 «ندارد. افغانها ابتدا مردمی صحراگرد و بیابان»
 «نشین بوده‌اند و از روزی که در منطقه آنها شهر و»
 «حکومتی به وجود آمده، معمولاً در قلمرو تسلط»
 «ایران بوده و اگر در اثر عوامل خاص، چند»
 «صباحی از ایران جدا می‌شدند، تحت تأثیر»
 «عوامل نیرومند طبیعی و علائق معنوی، خیلی»
 «زود تسلیم می‌شدند و اطاعت دولت مرکزی را»
 «می‌پذیرفتند.»

اما شادروان غبار، افغانستان را دولتی کهن سال و نیرومند می‌داند که سلاطین آن، بارها ایسران را تصرف و تسخیر کرده‌اند؛ مانند: یعقوب لیث صفار و سلطان محمود غزنوی و شاه اشرف (منظور اشرف افغان است).

زنده یاد «پاندیت جوهر لعل نهر» درباره افغانستان گفته است: که زمان نادر شاه افشار و قبل از آن، شهرستانهای افغانستان کنونی، جزء ایران و هندوستان بوده است و بر حسب میزان قدرت روز، آن شهرستانها دست به دست می‌شده و دولت افغانستان از زمان احمد شاه دورانی پدیدار گشته است.

اگرچه ضرورت‌های سنگین زمان، اجازه بحث اتاق‌های گرم

و فراغت‌های تکیه بر نازبالش را نمی‌دهند، اما پژوهش‌های علمی هم که بی‌گمان تاریخ، بویژه تاریخ استعمار جزئی از آنست، محلی برای شووینیسیم نمی‌نهد.

افغانستان، که از آغاز سده نوزدهم، پیوسته در سراسیمب استعمار بریتانیا می‌غلتید و در داخل نیز در شعله‌های آتش «خانه جنگی‌های فیودالی» (از اصطلاحات زنده یاد غبار) می‌سوخت و از لحاظ روحی و فرهنگی بسیار ضعیف بود، از فرط کم‌توانی نه تنها قادر به کسب استقلال نبود، بلکه سایه‌های کم‌رنگ استقلال نخستین کشور نیز به کلی ناپدید گشت؛ تا آنکه با قرارداد ۱۹۰۷، بریتانیا، روسیه تزاری را وادار به تجدید شناسائی وضع موجود و استعمار کامل انگلیس بر افغانستان کرد.

توضیح لازم آنکه، قراردادهای (۱۹۰۷) تغییری در وضع ایران و افغانستان و ثبت نداد؛ بلکه وضع موجود این سه کشور را رسمیت بخشید و تثبیت کرد. نباید فراموش نمود که روسیه تزاری، استعمار بریتانیا را بر افغانستان، از آن پیش‌نیز، در ۱۸۶۹ و ۱۸۷۳-م. به رسمیت شناخته بود.

زنده یاد غبار جای دیگر چنین نوشته است: ^{۳۳}

«دولت روس در قرن هژدهم، در گرجستان که»
 «تحت حمایت ایران بود، حمله کرده و دربند»
 «را گرفتند و سال دیگر با کو و رشت را تسخیر»
 «نمودند؛ زیرا شاه حسین صفوی و پسرش»
 «طهماسب مر[میر] از دولت روس علیه افغانستان»

«استمداد کرده و شیروان و داغستان و گیلان و»
 «مازندران و استرآباد[را] به آنها پیش کش نموده»
 «بودند. شاه اشرف افغان طبق معاهده، قسمتی»
 «از خاکهای ایران را از روسیه مسترد نمود.»

قراردادهای افغانیها را با روسان، درباره ایران، آقای دکتر احمد تاج بخش در کتاب «تاریخ روابط ایران و روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم» گرد آورده و می‌توان بدانها رجوع کرد. ^{۳۴}

افغانیهای چادر نشین و بیابانگرد، مدت خیلی کوتاهی بر اصفهان، مرکز پرشکوه فرهنگ و هنر و تمدن اسلامی چیسره گشتند. در آن هنگام، بقیه ایران نیز مانند اصفهان در آتش بیداد و ناامنی می‌سوخت و روسها و عثمانیها، هر یک قسمت مهمی از خاک ایران را اشغال کرده بودند. ژنرالهای تزاری چند قرارداد با افغانیها با عنوان «شاه اصفهان» بستند؛ هدف اکثر آنها، تسهیل و سائل اعزام ارتش تزاری به هندوستان بود. در این قراردادها، لشکر کشی روس به هندوستان کاملاً تصریح گشته و تعهدات افغانیها برای خدمتگراری به سپاهیان تزاری معین شده؛ بهای انواع خوار و بار قلم به قلم و قیمت چهار پایان سواری و بار کش که افغانیها به لشکریان تزاری در قشون کشی به هندوستان باید تسلیم کنند، تعیین شده است.

زنده یاد استاد غبار، از مجموع آن قراردادها و این اوضاع و احوال، فقط این برداشت را کرده‌اند که این «شاه اشرف» بود که قسمتی از خاک ایران را از امپراتور روس پس گرفت.

اما حقیقت اینست که، سال (۱۷۲۹ م.) اشرف افغان با ژنرال

«ارلوف» فرمانده سپاهیان تزاری، در رشت قراردادی بست که طبق آن کلیه متصرفات تزاری رادر خاک ایران از جمله گیلان را به رسمیت شناخت؛ و روسیه از مازندران و استرآباد (گرگان) که هیچگاه به تصرفش درنیامده بود چشم پوشید. به فاصله خیلی کمی، حتی پیش از ظهور نادرشاه افشار، روسان به تدریج، گیلان و باکو و برخی دیگر از نقاط قفقاز را تخلیه کردند و رفتند. این پندار، آشکارا نادرست است که دولت روسیه تزاری، از بیم شمشیر اشرف افغان، استرآباد و مازندران را که هیچگاه متصرف نشده بود پس داد. دولت تزاری، حتی پیش از استقرار نادر شاه افشار بر اورنگ سلطنت ایران، قسمت مهم دیگری از قفقاز را رها کرد و بقیه را نیز هنگام آغاز شهریاری نادر شاه تخلیه کرد.

افراد چادر نشین و بیابانگرد افغانی، که از واماندگی و ازهم پاشیدگی دولت ایران، در زمان سلطنت شاه سلطان حسین صفوی بهره جسته و مدت بسیار کوتاهی بر اصفهان چیره گشته و عنوان «شاه اصفهان» گرفته بودند، حتی از برابری در مقابل نیروهای متوسط عاجز بودند، چه رسد به برابری بانبروهای عظیم آن زمان.

شادروان غبار، بسیار کوشیده ثابت کند که «شاه زمان» آهنگ نجات هندوستان را از استعمار بریتانیای کبیر داشت؛ اما انگلیسیان برای درهم کوبیدن شاه زمان، با فتحعلی شاه، همدست و هم پیمان گشته و نقشه حمله به هرات را کشیدند از این رو هندوستان همچنان در زیر سلطه بریتانیا باقی ماند.^{۳۵}

به راستی که چنین سخن سخیف، از چنان استاد گرانقدر بر ازنده نیست.

شاه زمان (زمان شاه) دچار جنگهای داخلی و دشمنی با برادران و دیگر خویشاوندان خود بود، قدرتی نداشت و اگر جز این هم می بود، یعنی اگر همه دشمنان و رقیبانش یا وروهمگام اومی شدند، باز قدرتش در برابر نیروی عظیم بریتانیا ناچیز بود و قهرآ نمی توانست استعمار بریتانیا را از هندوستان براندازد. کسی که قادر نبود، کشور کوچک خود را تمسیت دهد، و برادرانش را از دشمنی بازدارد، به طریق اولی، قادر به چنین کار مهم و معضلی نبود.

جنگهای انگلیس با ایران، برای منصرف ساختن ایران

از هرات

درباره نخستین جنگ ایران برای بازستاندن هرات، شادروان غبار چنین نوشته است:^{۳۶}

«محمد شاه... خصوصاً به شکل اله بی جان»
 «در دست روس قرار گرفت و به حمله به هرات»
 «پرداخت و خرابی بی سبب و بسیاری کرد. گرچه»
 «مردم افغانستان او را درهم شکستند؛ ولی هدف»
 «استعماری که تولید نفاق بین افغانستان و ایران»
 «بود کامیاب شد و بعد هادولت ایران را به دست»

«اندازی در سیستان و هشتادان افغانستان و اداشت.»
 «رویه هم رفته، همین بی کفایتی و سست عنصری»
 «حکومت قاجاری بود که بالاخره منجر به تقسیم»
 «ایران، بین مناطق نفوذ روس و انگلیس گردید»
 «و هم به افغانستان زبان فساوان رسانید. دولت»
 «قاجاری ایران، بعد از تجزیه کردن ولایت»
 «خراسان از افغانستان، در سال ۱۸۰۳، نایمه قرن»
 «نز [نو] زدهم (از ۱۸۰۶ تا ۱۸۵۶) یعنی در مدت»
 «پنجاه سال، هشت بار در هرات حمله کرد و بدون»
 «یک بار در تمام حملات خود ناکام شد.»

اما حقیقت اینست که «مردم افغانستان» نیروی ایران را درهم نشکستند، بلکه نیروی دریائی بریتانیای کبیر بود که از ادامه پیروزی ایران در هرات جلو گرفت.

توضیح آن که، محمد شاه که از کار شکنی و جاسوسی «مک نیل» وزیر مختار انگلیس خشمگین گشته بود، اورا از اردو گاه هرات اخراج کرد. مک نیل، به تهران باز گشت و از راه اصفهان عازم بوشهر گشت، در میان راه به دولت ایران اعلان جنگ داد. نیروی دریائی بریتانیا نیز به جزیره خارک حمله ور گشت و پس از تصرف آن جزیره، به بندر بوشهر و دیگر نقاط کرانه خلیج فارس حمله برد.

محمد شاه، ناگزیر در جمادی الثانی ۱۲۵۴، از هرات و غوریان که به دست سپاهیان ایران گشوده شده بود، چشم پوشید و به تهران

باز گشت و «حسین خان آجودان باشی مقدم» را به لندن فرستاد و «مترینخ» صدراعظم اتریش میانجی شد؛ ولی هیچ یک سودی نداد. ناگزیر سفیر فوق العاده ایران، بی نتیجه به ایران باز آمد.^{۳۷}

شادوران غبار «مردم افغانستان» را به جای «نیروی دریائی بریتانیای کبیر» قرارداد و خراسان و سیستان را که هم اکنون نیز از استانهای خاوری ایران است، در همه جای کتاب خود، جزء افغانستان به شمار آورده. این تحریف تاریخ، مظهر آشکار «شوونیسم افراطی» است.

زنده یاد غبار و برخی از مورخان هم فکرایشان، با فشاری ایران را برای پس گرفتن هرات، نتیجه تحریک و شاید فشار روسیه تزاری دانسته اند. این پندار، بی گمان درست نیست؛ زیرا روس و انگلیس در عین رقابت استعماری از ایجاد هر گونه تشنج که سرانجام منجر به گسترش قدرت و افزایش نفوذ رقیب دیگر شود پرهیزی کردند. هر دور رقیب، ظرفیت عمومی و توان نظامی و سازمان اجتماعی و مالی و فساد دستگاه دولتی ایران را به نیکی می شناختند. در جنگی که ایران می خواست برای پس گرفتن هرات آغاز کند؛ معلوم بود که سرانجام، منجر به دخالت بریتانیا و شکست ایران و گسترش و افزایش بیشتر نفوذ استعماری انگلیس خواهد شد و این خود آشکارا به زیان استعمار تزاری بود. دیپلماتهای روس، بی گمان اوضاع را تحلیل و مسیر حوادث را پیش بینی می کردند و قادر به مقایسه نیروهای ایران و بریتانیا بودند. پس، اگر پندار زنده یاد غبار درست باشد، لازم می آید قبول کنیم که